

معرّفی کتاب

جریان شناسی انتقادی عرفان های نوظهور

سیدرضا باقریان موحد

همخوان است، توجه و عنایت و حساسیت داشته است، نویسندگان نیز کوشیده اند با بهره گیری از قالب های هنری، به بهترین شکل به این نیاز بشری پاسخ دهند.

در جهان معاصر که مرزهای فرهنگی و عقیدتی کم رنگ شده، جهان اسلام- به ویژه ایران- از حضور این جریان های هزار رنگ و فریبنده به دور نمانده است.

ترجمه و چاپ و نشر کتاب های اکثر نویسندگان معنویت گرای جهان معاصر در ایران، شاهدی بر این مدعی است؛ از این رو نقد و بررسی و مطالعه نقادانه این جریان های نوظهور ضروری است و کوتاهی در این مبارزه علمی و جهاد عقیدتی، زیان های جبران ناپذیری به فرهنگ و عقیده جامعه وارد خواهد کرد.

کتاب حاضر تحقیقی است مستند و مستدل درباره شناخت مهم ترین گروه های نوظهور عرفانی و معنوی از سراسر جهان که سال هاست در ایران رواج یافته اند. به گفته مؤلف کتاب، این گروه ها به دلیل نفوذ در فرهنگ مسلمانان، تعالیم و روش های خود را با برخی از آموزه های اسلام، همانند معرفی می کنند و اذعان می دارند ما همان چیزی را می گوئیم و می خواهیم که عرفان اسلامی می جوید؛ تنها زبان و شیوه ما امروزی، متفاوت و سرمدی تر است؛ به همین جهت لازم است تفاوت ها و کاستی های این جریان های معنویت گرا نقادی و تبیین شود تا از این تشبیه جلوگیری گردد و این شبهه را بر طرف نماید.

از سوی دیگر، شناخت نقاط ضعف، کژی ها و کاستی های عرفان ها یا ادیان عصر جدید، کمک می کند در ارائه امروزی عرفان اسلامی و باز تولید تعالیم و آموزه های آن بر اساس شرایط مخاطب معاصر، به بی راهه نرویم و آسیب های نوآوری در این حوزه را کاهش دهیم.

این کتاب از دو بخش اصلی و چندین فصل فرعی تشکیل



جریان شناسی انتقادی عرفان های نوظهور، حمیدرضا مظاهری
سبف، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۷،
۴۰۰ ص، ویرزی.

نزدیک به یک دهه است که بازار نشر و فرهنگ در ایران، تحت تأثیر حضور و ظهور عرفان های وارداتی و معنویت های نوظهور قرار گرفته و توجه مخاطبان جوان و تحصیل کرده را به خود جلب نموده است. طرح و بیان مفاهیم عرفانی و معنوی، یکی از مهم ترین انگیزه ها و دغدغه های نویسندگان در سراسر دنیاست. از آن جا که انسان از گذشته تا امروز، همواره در برابر این مفاهیم و موضوعاتی که با روح و فطرت او هم خون و

تائوئیسم، اتحاد با نیروی بی کران و یگانه طبیعت است. نیرویی که همواره به صورت های گوناگون چهره خود را می نماید. تائوئیسم، حقیقت را در چهره رنگارنگ و دگرگون پذیر مادی و طبیعت محدود می سازد. گویی چیزی فراتر از نیروهای پنهان و آشکار طبیعت که همواره در جریان است، برای درک معنوی ادامه سلوک عرفانی وجود ندارد (ص ۱۱۶).

۳. بودیسم (انسان گرایی الهادی): در بودیسم هیچ اثری از خدا نیست... نهایت سیر عرفانی در فرقه بودیسم، رهایی از رنج زنجیره دارما و رسیدن به نیروانا است... این عرفان از آن جهت که از طبیعت فراتر آمده و به بالاتر از آن می نگرد، از عرفان های طبیعت گرا مترقی تر است، اما چون در این چشم انداز چیزی نمی بیند و به پوچی و فنا حکم می کند، فراروی عالم طبیعت چندان عرصه ای برای اوج و خروج در سیر معنوی بودیسم نمی گشاید (ص ۱۲۲).

۴. هندوئیسم (انسان گرایی الهی): این مکتب را می توان انسان گرایی الهی نامید. تنها مشکل این عرفان، اتمام سیر در نفس است؛ یعنی وقتی سالک به فنا در حقیقت نفس رسید و همه حقایق عالم را در آئین - برهنه کشف کرد، مجالتی برای بالا رفتن از این مقام ندارد (ص ۱۲۷).

۵. عرفان مسیحی (خداگرایی انسان انگار): ویژگی عرفان مسیحی آن است که خداوند، حقیقت و هویتی مستقل از انسان و متعالی و متمایز از اوست؛ به همین دلیل، راه سیر عرفانی به انسان ختم نمی شود، بلکه با اینکه بر صورت نامتناهی خدا آفریده شده است، او در سیر عرفانی راهی فراتر از نفس خود را در پیش رو داشته، خایستی برتر و متعالی تر از خویشتر را می جوید... اما جنبه منفی این خایب، گناه ذاتی است که به شدت هرگونه ربط و لیاقت انسان با خدا را در مقام سیر و وصول و اتحاد با او انکار می کند (ص ۱۳۳).

۶. عرفان اسلامی (خداگرایی انسان باور): عرفان اسلامی خایب خود را درک عمیق ترین لایه های حقیقت توحید می داند. معرفتی که در گرد فئای فی الله و رسیدن به حق الیقین است. گام های نخست این سیر، فانی کردن اراده در اراده و امر الهی است که به کمک شریعت امکان پذیر می گردد (ص ۱۴۱).

نتیجه اینکه: مطالعه و بررسی بیشتر مکاتب عرفانی نشان می دهد به طور معمول، اینها از دل ادیان برآمده اند و متناسب با اعتقادات و اعمال، در هر دین، سیری عرفانی با خایب مشخص شکل گرفته است.

بخش دوم کتاب: «معنویت گرایی پست مدرن» نام دارد که در آن، در قالب چهار فصل، اندیشه های عرفانی چهارتن از سردمداران

شده است. بخش اول کتاب، «فطرت در جغرافیای معنویت» نام دارد که شامل سه فصل است. مؤلف در فصل اول با نام «فطرت محجوب و معنویت مسوخ» از جان شیدا و فطرت معنویت گرای انسان سخن می گوید و نشان می دهد که چگونه فرد پوشیدگی فطرت در حجاب طبیعت و نفس به کج روی و بی راهه پیمایی در معنویت انجامیده است:

مکتب های عرفانی با همه کژتابی و ناکامی های شان درباره حقیقت، این ویژگی را دارند که گوشه ای از نیاز ناب انسان به معنویت را تجلی بخشیده و پژواکی از معنویت خواهی نظری را منعکس نموده اند، زیرا با اینکه مصداق شایسته ای ارائه نمی دهند، جهت کشش معنوی آدمی را می نمایانند. (ص ۲۸)

مؤلف در پایان این فصل، این گونه نتیجه گیری می کند:

علی رغم حقیقت جوئی و حنافت فطرت، حقیقت در معنویت های نوظهور به دست فراموشی سپرده شده و کارآیی محدودی مورد توجه قرار می گیرد و در این شرایط آنچه جایگزین حقیقت می شود، باطل و تحیر در ظلمات است به جای حرکت به سوی نور و حقیقت. (ص ۶۱)

مؤلف در فصل دوم (بازکاوی تجربه عرفانی از منظر فطرت) مبحث مهم تجربه عرفانی را از دیدگاه های مختلف مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهد و از تعریف نظریه ها و تنوع تجربه های عرفانی سخن می گوید:

در تجربه عرفانی سه بعد اساسی وجود دارد که از بررسی شهود، وحدت و آگاهی وجود برمی آید: نخست وحدت و یگانگی است که با حقیقتی خایب و متعالی صورت می گیرد؛ دوم شهودی بودن است... سوم اینکه با وجود و تمام هستی خود، این یگانگی را درک می کند و هستی خویش را هستی دیگری می بیند. (ص ۹۵)

از دیدگاه مؤلف، این سه شاخص (وحدت، شهود و فنا) مرز عرفان و تجربه های عرفانی را مشخص می سازد و با توجه به فطرت توحیدی قابل تبیین و شناسایی است. از آنجا که فطرت در همه افراد بشر ثابت است، تجربه های عرفانی در صور متنوع و متفاوت، اما با این سه ویژگی رخ می دهد. فصل سوم، بررسی تطبیقی تجربه عرفانی در شش مکتب به شرح ذیل است:

۱. شمنیسم (طبیعت گرایی وهم گرا): این مکتب می کوشد با ایجاد تغییر در شالوده های هادی احساس و ادراک، جهان را به گونه ای دیگر ببیند و از نیروهای پنهان در طبیعت به نفع خود و قبیله استفاده کند. نیروهای فوق طبیعی به صورت رویاهای موهم برای شمن نمودار می شود (ص ۱۸۰).

۲. تائوئیسم (طبیعت گرایی واقع بین): خایب سلوک عرفانی

معنویت گرایی در جهان معاصر نقد و بررسی شده است :

۱. ماهاریش ماهش (طراح مدیتیشن متعالی tm): او می گوید این روش را به همه مردم جهان بیاموزد. او این روش را متعالی توصیف می کند تا نشان دهد هرکسی به آن عمل کند، به وری تجربه بیداری و آرامش عمیق می رسد؛ به این صورت که روزی دو بار به مدت حدود سی دقیقه آرام و بی حرکت و راحت بنشیند و یا دراز کشد و با تنفس عمیق و آرامش ذهنی، آماده رسیدن به آرامش درونی و روانی شد. طرفداران این روش، مدعی اند بدون اعتقاد به خدا و پیامبران می توان در درون خود ماوا گزید و نشاط و آرامش معنوی و درونی را تجربه کرد (ص ۱۶۵).

۲. آشو (عشق و معنویت): تمام کوشش او در تبیین و تعلیم تز عشق مراقبه این است که مراقبه، لذت و شادی لحظه عشق بازی را افزایش داده، اندوه و افسردگی پس از آن را فرو کاهیده، تحمل پذیر می کند (ص ۲۴۹).

۳. پائولو کوئیلو (السانه معنویت): خدایی که در آثار کوئیلو زنده شده، همان خدای ناتوان و خطاکاری است که در آثار نیچه مرده است. رابطه ای که وی با عالم غیب و به نام جادو مطرح می کند، همان خرافات و توهم هایی است که در دوران رنسانس، مردمان را از دینداری و معنویت گرایی ملول و رمیده ساخت (ص ۲۵۳).

۴. فان دافا (معنویت بدن گرا): ویژگی های مثبت قابل توجهی در فالون فا به چشم می خورد که ستودنی است. تأکید بر فضایل اخلاقی راستی، مهربانی و بردباری در روزگاری که اخلاق و انسانیت رنگ باخته، بسیار ارزشمند است... اما در ابعاد نظری ابهام ها و اشکال هایی است که مواردی از آنها را بیان می کنیم:

لی هنگجی قوانین تحقیق آمیزی برای افزایش تقوا معرفی می کند که به راستی شأن انسانی را در هم می شکند. او انسان را به ستم پذیری و سکوت در برابر تعرض ها و همانند بیماران روانی و عقبمانده عمل کردن تشویق می کند (ص ۳۵۱).

۵. دنیای اسرارآمیز اوهام در عرفان سرخ پوستی: عرفان بومیان امریکا با آثار کارلوس کاستاندا به دنیا معرفی شد. وی طی تحقیقاتش با پسر مردی سرخ پوست با نام دون خوان آشنا شد و به فراگیری عرفان او همت گمارد. دقت در آثار او مبانی و شیوه های پرورشی عرفان مکزیکی را روشن می کند که همه آن را می توان به طور ساده در دو چیز (بصیرت و اقتدار) خلاصه کرد (ص ۳۶۴).

چند نکته و تلکار:

۱. در پیشگفتار ناشر، از پرسش هایی یاد شده که قرار است کتاب حاضر، پاسخگوی آنها باشد:

الف. پیام اصلی افرادی مانند کوئیلو، آشو و... چیست؟
ب. آیا این عرفان ها می توانند به سرگشتگی های انسان امروز پاسخ کافی بدهند؟
ج. آیا جوان ایرانی می تواند همه یا بخشی از گمشده های خود را در این عرفان ها بیابد؟
د. آیا نظام عرفان ما مشکلی در بنیاد دارد؟
ه. آیا عرفان های وارداتی چیزی برای افزودن به عرفان اصیل و ناب ما دارند؟

مؤلف، در راستای پاسخ به سؤالات و اهداف ناشر، کوشیده تمام همت علمی و عملی خود را معطوف پاسخ های علمی و مستند کند، اما اولاً سعی او در پاسخ به سؤالات آغازین ناشر محدود شده (پیام اصلی عرفان های نوظهور) و به سؤالات دیگر که به نظر می رسد دغدغه اصلی ناشر بوده، توجه کمی شده است و پاسخی برای آنها یافت نمی شود؛ ثانیاً در موارد بسیاری، این پاسخ ها ناشی از علاقه او به عنوان یک جوان مسلمان ایرانی به فرهنگ و اعتقادات و عرفان اسلامی و دوری و انزجارش از فرهنگ غربی و شرقی است.

مؤلف توانسته است به خوبی پیام های این عرفان های نوظهور را به خواننده جوان خود منتقل کند، اما به نقد و بررسی و تجزیه و تحلیل مبانی فکری آن مکاتب، کمتر پرداخته شده است:

کوئیلو هم مثل میلیون ها نفر از اهالی عصر مدرن، آوای روح را در فراق از وطن خویش شنیده و از محدود کسانی است که آن را جدی گرفته و برای التیام درد هجران او کاری کرده است، ولی ای کاش او هم مثل میلیاردها بشری که ناله روح را می شنوند و کساری نمی کنند، خاموش می ماند و دست به کاری نمی زد.

ای کاش نام خدا و یاد عالم غیب از راه آثار او به فرهنگ عمومی انسان امروزی باز نمی گشت. ای کاش نویسنده ای چیره دست نبود یا دست کم از خدا و معنویت نمی نوشت (ص ۲۵۲).

از سوی دیگر به مباحث مهمی چون: چرایی رواج این گرایش ها در بین جوانان مسلمان - به ویژه در ایران - و دوری جوانان از عرفان های خودی و... پاسخ های منسجم و آشکاری داده نشده است.

۲. اندیشه ها و عرفان های نوظهور مطرح شده در این اثر، منتقدان و مخالفان بسیاری نیز در سراسر دنیا دارد که این گونه نیست که مورد قبول عام و همگان باشد. در این عصر، هنوز جریان های اصیل و سنتی دینی در سراسر دنیا از بیشترین مقبولیت برخوردارند و

آملی اکتفا شده و مبحث پیچیده و بسیار کلیدی توحید عارفان، این گونه خلاصه شده است.

۴. از آنجا که مؤلف محترم در این تحقیق، به شیوه تطبیقی عمل کرده و خوبی‌ها و اشکالات مکاتب مورد نظر را به سبک تطبیقی و مقایسه‌ای بیان کرده، جا داشت درباره عرفان اسلامی نیز همین گونه عمل می‌نمود؛ به دیگر سخن، درباره تعریف عرفان اسلامی، مبانی و اصول آن، ارکان و اجزای آن و از همه مهم‌تر منشأ ظهور و عوامل گسترش آن، مباحث و نظریات مختلفی وجود دارد که در برخی از موارد نشان از مشترکات بسیار بین عرفان اسلامی، عرفان مسیحی، عرفان هندی و... دارد که جای مباحث مربوط به آنها در این تحقیق خالی است.

از سوی دیگر، مؤلف کتاب، توجه خاصی به بیان ایرادها و اشکالات عرفان‌های دیگر به جز عرفان اسلامی داشته و آن نواقص و معایب را به طور مبسوط تشریح کرده است، ولی از کنار مباحث مهم آسیب‌شناسی عرفان اسلامی به سادگی گذشته است:

بزرگ‌ترین اشکالی که در عرفان اسلامی وجود دارد و البته اشکالی بیرونی است، توهم عده‌ای عارف‌نماست که خود را واصل و گذشته از شریعت و تکلیف می‌دانند و معمولاً مفاسدی را مرتکب می‌شوند که ماهه ننگ عرفان می‌گردد (ص ۱۴۱).

این در حالی است که صدها کتاب و رساله و مقاله در نقد عرفان و تصوف اسلامی و بیان آسیب‌ها و مشکلات آن توسط عارفان از یک سو و عالمان ضد عرفان از سوی نوشته شده است؛ بنابراین جا داشت به مصداق ضرب المثل: «یک سوزن به خود و یک جوالدوز به دیگران»، از دیدگاه‌های منتقدان عرفان اسلامی نیز بهره‌برداری می‌شد و در راستای یک تحقیق منصفانه بکطرفه قضاوت و ارزشگذاری نمی‌شد.

۵. اگرچه در پایان هر فصل، نتیجه‌گیری مطالب آمده است، اما نتیجه‌گیری پایانی در آخر کتاب نیامده است. خواننده کتاب پس از گذر از فصول مختلف و رنگارنگ تحقیق، در انتظار نتیجه‌گیری پیکرنگ و جامع مؤلف است که جای آن خالی است؛ البته رفع این مشکل، کار چندان دشواری نیست و در چاپ‌های بعدی قابل اجراست.

در پایان از محقق فرزانه و ناشر فرهنگی این کتاب که پس از یک دهه ورود و تاخت و تاز این عرفان‌های نوظهور در عرصه فرهنگ عمومی کشورمان، آستین همت را در راستای نقد و بررسی و افشای ماهیت غیردینی این جریان‌ها بالا زده‌اند، تشکر و قدردانی می‌شود.

ظهور جریان‌های جدید اگرچه خطری جدی محسوب می‌شوند، توان مقابله با عرفان‌های اصیل و سستی در ادیان مختلف را ندارند.

در کتاب حاضر، اشاره‌ای به نقدها، مقالات و کتاب‌هایی که در فرهنگ‌ها و مذاهب مختلف در نقد و بررسی مکاتب نوظهور نوشته شده، نشده است.

۳. مؤلف کتاب در تبیین و نقد و بررسی عرفان‌های مسیحی، یهودی، بودایی و... با استناد به منابع ترجمه شده به فارسی، توانسته است سیمای جامع و کاملی از آنها ارائه دهد، اما در ترسیم سیمای عرفان اسلامی و نقد و بررسی آن، گذرا عمل کرده است.

مؤلف در تبیین عرفان‌های دیگر، سعی کرده خط به خط تحقیقش مستند به منابع مهم آن مکتب باشد، اما در تعریف عرفان اسلامی این گونه عمل نکرده است. شاید آن را واضح و مبرهن دانسته است، اما خواننده جوان و جستجوگر امروز از نویسنده انتظار سند دارد:

عارفان مسلمان معتقدند: پایه‌های عرفان اسلامی در قرآن بیان شده و به وسیله اهل بیت رسول الله (ص) به خصوص حضرت علی (ع) و امام سجاده (ع) و امام صادق (ع) و شاگردان ویژه آنها تعلیم داده شده و تداوم یافته است. غایت سیر عرفانی در اسلام، فنا و لقاء الله است (ص ۱۳۵).

از سوی دیگر، استنادات مؤلف در تبیین ارکان عرفان اسلامی، محدود به چند منبع (جامع الامور، سیدحیدر آملی، شرح منازل السائرین کاشانی، اوصاف الاشراف خواجه نصیرالدین و رساله قشیریه ابوالقاسم قشیری) است و این در حالی است که منابع فوق، اگرچه جزء منابع مهم عرفان اسلامی‌اند، اما منابع مهم‌تر و علمی‌تری نیز وجود دارند که شرح ارکان عرفان اسلامی را می‌توان در آنها علمی‌تر و مستندتر یافت.

نکته مهم دیگر اینکه: در مقدمه ناشر، مهم‌ترین ویژگی‌های عرفان ناب اسلامی بر اساس آثار امام خمینی (ره) این گونه تشریح شده است که متأسفانه در تحقیق مؤلف، پادی از آنها و منبع استخراج آنها (مجموعه آثار عرفانی امام خمینی) نشده است:

عرفان ناب اسلامی که در دگرترین جامع فرهنگی-سیاسی معمار انقلاب تجلی کرد و صورت‌بندی کامل اجتماعی یافت، از مولفه‌هایی تشکیل شده که می‌توان به برخی از آنها اشارتی داشت... (ص ۱۷).

در این بخش مهم کتاب، جا داشت مؤلف محترم به منابع بیشتری مراجعه می‌کرد و استنادات علمی‌تری فراروی خواننده جوان خود می‌گذاشت؛ برای مثال می‌توان به مبحث توحید و فنا در این کتاب اشاره کرد که در آن فقط به نقل قولی از سیدحیدر